

درس معاد عرفانی، جلسه ۱

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

۱۴۰۴/۱۱/۰۱ هجری شمسی

۱۴۴۷/۰۸/۰۱ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ مُوَفِّقٍ وَمَعِينٍ..»

«اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. انا لله وانا اليه راجعون.»

خوشبختیم که باری دیگر در خدمت سروران گرامی هستیم. امیدواریم ان شاء الله این کلاس مرضی رضایت الهی بوده باشد و این بخشی از عمر ما که در این کلاس سپری می شود جزء حسنات اعمال ما به حساب بیاید ان شاء الله. ما نوبت قبل که در خدمت عزیزان بودیم، تدریس کتاب توحید علمی و عینی را در خدمت دوستان بودیم. مبشره آن کلاس اینکه الحمد لله فهرست این کتاب هم نوشته شد و در آستانه چاپ قرار دارد که البته حدود دو سال از ما وقت گرفت. گرچه در کلاس همه کتاب تدریس نشد، اما در منزل باقی کتاب تدریس و تحشیه شد: حواشی مرحوم آقای سید جلال آشتیانی، حواشی مرحوم علامه طباطبایی و حواشی مرحوم علامه تهرانی (رحمت الله علیهم) مذاقه شد. علاوه بر اصل مکاتبات علمین که تصحیح نسخه شد، شرح شد و الحمد لله کتاب در حدود ۹۰۰ صفحه در آستانه نشر است.

موضوعی که پیشنهاد شده در این جلسه خدمت عزیزان باشیم، عنوانش «معاد عرفانی» است. یعنی گفته شد چون در کتاب توحید علمی و عینی بیشتر در ارتباط با مبدء بحث شد از دیدگاه عرفان، در این کلاس در ارتباط با معاد عرفانی مباحثی القا بشود. البته در نوبت قبل ما متن داشتیم؛ متن محور بودیم، اما در این نوبت متن مناسبی برای بحث معاد عرفانی نیافتیم و لذا مباحث به صورت آزاد ارائه می شود. مقدماتی را عرض می کنیم، بعداً به صلب به بحث ان شاء الله می پردازیم.

مقدمه اول اینکه هر مسلمانی از معاد تصویری در ذهن دارد. چرا؟

چون معاد یکی از اصول سه گانه دین ماست. یک سوم آیات قرآنی پیرامون قیامت و معاد است و روایات فراوانی هم در ارتباط با بحث معاد و قیامت در زیر روایی ما وجود دارد. طبیعتاً هر مسلمانی که به اسلام اعتقاد دارد، به معاد اعتقاد دارد و چون علم به مجهول مطلق ممکن نیست، طبیعتاً تصویری از معاد خواهد داشت. نکته دوم اینکه این تصور در اذهان مسلمانان (و بیشتر مقصود من توده مسلمانان است) اجمالی است و نه تفصیلی. سر اینکه این تصور و تصویر اجمالیست اموری است که عرض می کنم.

۱. امر اول اینکه، قیامت و معاد از آن مقوله هایی است که تجربه پذیر نیست. یعنی ما در بشریت نداریم کسانی که مرده باشند، به برزخ رفته باشند، به قیامت رفته باشند، مواقف پنجاه گانه قیامت را پشت سر گذاشته باشند، به دوزخ یا بهشت رفته باشند، دوزخ یا بهشت را چشیده باشند، برگشته باشند، و برای ما حکایت کنند. البته در برنامه «زندگی پس از زندگی» دیدید که بعضی از آغاز انتقال از این عالم به عالم دیگر تصویری دارند. چه اینکه رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) - و فقط رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) - به سفر معراج رفته است؛ ولی دو مشکل در این جا هست. گروه اول فقط از آغازین قدم های پس از مرگ گزارشی دارند و نه از همه مسیر. و مشکل دوم اینکه رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) هم آنچه که گزارش کرده اولاً اجمالی است و خود در روایت معراجیه فرموده بخش هایی از آنچه که دیده حکایت نشده است. گذشته از اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دوزخ را تجربه حسی نکرده است. بهشت را تجربه حسی کرده است، از میوه بهشتی خورده است، نطفه فاطمه (سلام الله علیها) با آن میوه بهشتی منعقد شده است، اما دوزخ را تجربه حسی نکرده است. سخن ما در این بود که کسی از آن عالم برنگشته که تمام مراحل آن عالم

را کس یا کسانی برای ما حکایت کرده باشد.

۲. علت دوم. (داریم علل اجمالی بودن تصویر ما از معاد را عرض می‌کنیم.) علت دوم این است که بخشی از معاد و قیامت گفتنی نیست. چرا؟ چون فعلاً درک کردنی نیست. آنچه که درک نشود به گفتار هم در نمی‌آید. اگر بخش‌هایی از حقیقت معاد این است که «مَا لَعَيْنُ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»، (نکره در سیاق نفی مفید عموم دارد: علی قلب بشر.)

پدیده‌ای که لااقل بخشی از آن هویتش این است، قابل گفتن و شنیدن نیست.

۳. علت سوم: آن بخشی هم که توسط ادیان الهی - که یکی از دو گروهی هستند که از این مقوله سخن گفته‌اند - بیان شده، به تعبیر علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه)، در لباس و لسان استعاره و کنایه و تشبیه بیان شده است. تعبیر مرحوم علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) (طبق نقل مرحوم علامه تهرانی (رحمت‌الله‌علیه)) در کتاب رساله لب اللباب این است: «بشر مادی که به نصّ اخبار «أَنْتَ فِي أَظْلَمِ الْعَوَالِمِ» (البته این تعبیر در روایات نیامده ما در کتاب سیروسلوک، در بخش منازل سفر نوشتیم که ما در روایات «أَنْتَ فِي أَظْلَمِ الْعَوَالِمِ» نداریم. عباراتی داریم که لازمه‌اش این است که انسان در اظلم عوالم ماده {است} و اظلم عوالم. ولی با این تعبیر نیست. «فِي آخِرِ الْعَوَالِمِ» داریم؛ «فِي اسْفَلِ» داریم؛ اما «فِي أَظْلَمِ» نداریم، حال بشر مادی که به نصّ اخبار «أَنْتَ فِي أَظْلَمِ الْعَوَالِمِ»، در تاریک‌ترین عوالم از عوالم الهیه که همین عالم ماده است زندگی می‌نماید و هرچه با چشم خود می‌بیند و با دست مادی خود لمس می‌نماید از برای آن‌ها الفاظی در حدود احتیاجات روزمره خود وضع می‌نماید. اما از سایر عوالم و از تعلقات و تشعشعات و انوار و ارواح اطلاعی ندارد تا برای آن‌ها نیز الفاظی وضع کند. بنابراین ما در تمام لغات جهان لغتی نداریم که آن معانی عالی را حکایت کند. پس چه سان می‌توان آن حقایق را به زبان آورده و توصیف نمود؟

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

دو دسته از این حقایق سخن رانده‌اند: اول جماعات انبیا گرام (علیهم‌السلام). بدیهی است که آن‌ها با عوالم ماورا ماده ارتباط داشته‌اند، ولی به حکم «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمَرْنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»، مجبور بودند از این حقایق به قسمی تعبیر کنند که قابل فهم و ادراک عامه مردم باشد. و لهذا از بیان حقایق انواری و غایت درخشندگی آن قطع نظر نموده و از بیان آنچه که حتی به قلب بشر هم خطور نکرده است رفع ید نموده از حقیقت «مَا لَعَيْنُ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»، تعبیری از قبیل جنت و حور و قصور و غیره می‌نمودند. و لهذا خود نیز در آخر اعتراف می‌نمودند که بیان حقایق آن عوالم قابل توصیف نیست.

این عبارت روا به عنوان شاهد عرض کردیم که حالا ادیان الهی هم که خواستند پرده از آن حقایق بردارند بیشتر در لباس استعاره و کنایه و تشبیه سخن گفته‌اند، به تعبیر علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه). مستحضرید لب اللباب تقریر دروس علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) است توسط مرحوم علامه تهرانی (رحمت‌الله‌علیه)، که در حقیقت تدریس کتاب سیر و سلوک بحرالعلوم بوده که به این شیوه نگاشته شده. یک تقریر مفصل‌تری از درس مرحوم علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) داریم. آقای شیخ کریم پارسا این تقریر را در دو سه جلد نوشته است. مستحضر نیستم چاپ شده یا نه. نویسنده کتاب اقیانوس علم و معرفت. کتاب خوبی هم هست. در مورد علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه). {آقای پارسا} شاگرد علامه بوده، مشهودی بوده است. با توصیه مرحوم آقای میلانی (رحمت‌الله‌علیه) خدمت علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) رسیده، اول ایشان را فرستادند خدمت آقای قدوسی (رحمت‌الله‌علیه)؛ از آقای قدوسی (رحمت‌الله‌علیه) اغنا نشده، رفته خدمت خود آقای طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه). با آقای طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) انسی گرفته است. کتاب را پیش آقای طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) تحویل کرده و تقریر نوشته است.

در این عبارتی که خواندیم سه، چهار بار کلمه «می‌نماید» داشتیم که در این گونه موارد، «می‌نماید» غلط است و «می‌کند» درست است. نمودن معنایش کردن نیست در فارسی. یکی دوبار کلمه «توصیف» داشتیم که «توصیف» هم غلط است. عرب وَّصَفَ، یَوْصِفُ، توصیف ندارد. وَّصَفَ دارد، اما وَّصَفَ ندارد. خوب تا الان سه علت گفته شد.

۴. علت چهارم. داریم علل رو عرض می‌کنیم چرا تصویر از معاد در اذهان اجمالیست و تفصیلی نیست. علت چهارم: ارتباطاتی که با مردگان گرفته می‌شود چه در قالب خواب، چه در قالب کشف، علاوه بر احتمال دخالت عوامل خارجی، و طبیعتاً صادق نبودن، احتیاج به تعبیر دارد. تا بحث تعبیر مطرح می‌شود، در تعبیر مشکلات فراوانی داریم که باید در جای خود گفته بشود.

۵. دلیل پنجم، یا علت پنجم: در این ارتباطاتی که گرفته می‌شود (و ارتباطات صادق است)، چندان مطلبی از آن عوالم به این عالم درز نمی‌کند. سر مطلب هم این است - ان شاء الله ما هم که به برزخ رفتیم مشمول همین حکم خواهیم شد - که در میان اهل برزخ یک چیز مشتهر است و آن این است که ارتباط گرفتن با دنیائیان و انتقال اخبار آن طرف به این طرف خط قرمز است. خدا رحمت کند مرحوم میرزای نائینی (رحمت الله علیه) را؛ استادشان مرحوم سید محمد فشارکی (رحمت الله علیه) - که اسمش هست استاد المراجع - خواب دیدی ایشان را. چسبید به مرحوم فشارکی (رحمت الله علیه) که چه خبر؟ مرحوم فشارکی (رحمت الله علیه) فرموده بودند که: هر کس از این جا خبری به شما بدهد، در این جا به دهن لق مشهور می‌شود. بر من میسند که این اتهام به من بچسبد. این یک واقعیتی است.

۶. علت ششم: گروه دومی که از عوالم بالا خبردار می‌شوند، اهل عرفاند؛ اهل سیر و سلوک. مرحوم شهید مطهری (رحمت الله علیه) تفاوت‌های اخلاق و عرفان را نوشته. در سلوک، ما «شدن» داریم، سیروورت داریم، رشد وجودی و شهودی داریم، کشف عوالم فوقانی داریم. طبیعتاً سالکان و عارفان کسانی هستند که آن‌ها هم از عوالم متافیزیک گزارش دارند. ولی مشکل ما این است (که این را علت ششم دانستیم) که افرادی مثل ابن عربی، مثل قیصری و کثیری دیگر از اهل عرفان، سلوک سالک را در قوس نزول می‌دانند نه در قوس صعود. معتقدند سلوک سالک در قوس صعود پس از مرگ انجام می‌شود. به دیگر سخن «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، این برای عارف کاملی که اسفار اربعینش هم تکمیل است، باید اتفاق بیفتد و تا زنده است اتفاق نیفتاده است. وقتی مرگ را نچشیده، مافوق مرگ را هم نچشیده است. پس اگر سالک برزخ را ادراک می‌کند، برزخ نزولی است. هم ابن عربی تصریح دارد، هم قیصری. اگر قیامت را ادراک می‌کند، قیامت به اصطلاح فلسفه و عرفان (نه اصطلاح عرف شرع) قیامت نزولی است و هكذا. گرچه عوالم قوس صعود و قوس نزول متناظرند و بیگانه از هم نیستند، اما تفاوت‌هایی هم دارند. مثلاً عرض می‌کنم ما سه معراج داریم در علم عرفان: معراج ترکیب، معراج تحلیل، معراج عود. دو تایش در قوس نزول است، یکی‌اش در قوس صعود. معراج تحلیل در قوس صعود است، اما معراج ترکیب و معراج عود (که معراج ترکیب مربوط به نزول حقیقت ماست) از عالم قرب به اسفل السافلین: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»، که در این نزول، استیداع می‌شود، استقرار می‌یابد. ما از عوالم رنگ می‌گیریم تا به رحم مادر برسیم. این را معراج ترکیب می‌نامند. در سفر سوم وقتی برمی‌گردیم، باز هم معراج داریم، معراج عود. معراج عود و معراج ترکیب با معراج تحلیل تفاوت دارد. بخشی از کتب عرفانی به تبیین این تفاوت می‌پردازد. پس قوسین تفاوت‌هایی دارند. پس اگر گفتیم سالکان و عارفان مثل انبیاء از عوالم مافوق خبر دارند، این خبر از عوالم قوس نزول است نه قوس صعود، و معاد و قیامت قوس صعود است نه قوس نزول. البته این بحث جز مباحثی است که باید در معاد عرفانی به آن بپردازیم. عبارتی را از ابن فناری در مصباح الانس بخوانم که البته اصل عبارت گویا مال تفسیر جناب صدرالدین قونوی است در {کتاب} تفسیر سوره حمد (اعجاز البیان فی تأویل أم القرآن): «تُسَيَّرُ الْأُمُورُ إِلَى الْإِلَهِ الْمَذْكُورِ إِذَا وَقَعَ فِي مَرَاتِبِ الْأَسْتِدَاعِ يُسَمَّى مِعْرَاجَ التَّرَكِيبِ وَإِذَا وَقَعَ فِي الْعُرُوجِ الْأَنْسِلَاحِ لِلتَّرَكِيبِ الْمَعْنَوِيِّ الثَّانِي الْحَاصِلِ لِلْعَارِفِينَ بَعْدَ الْفَتْحِ يُسَمَّى مِعْرَاجَ التَّحْلِيلِ، وَإِذَا وَقَعَ فِي الْعُرُوجِ بَعْدَ هَذَا الْمِعْرَاجِ إِلَى عَالَمِ الشَّهَادَةِ لِتَكْمِيلِ غَيْرِهِ أَوْ نَفْسِهِ وَالْأَمْرَيْنِ مَعَايِسِي مِعْرَاجِ الْعُودِ». پس تفاوت‌های بین دو قوس وجود دارد. به این تفاوت‌ها جناب آقای آشتیانی هم تصریح دارند در مکاتبات علمین که آدرس خواهیم داد.

۷. آمدیم سراغ علت هفتم. داریم می‌گوییم چرا تصویرها از معاد تصویر اجمالی است، تفسیر تفصیلی نیست. هفتم: بر فرض به نظر علامه طهرانی (رحمت الله علیه) تن بدھیم و بگوییم: نخیر، سلوک در قوس صعود است نه اینکه در قوس نزول باشد؛ (برخی از عرفا سیر عرفانی را در قوس صعود می‌دانند). بر فرض چنین بگوییم،

سالک در قوس صعود برود، برزخ صعودی، قیامت صعودی برود بالا، باز هم خبر چندانی از او به دیگران درز نمی‌کند. چرا؟

زیرا:

۱. بخشی از اسرار آن عوالم قابل گفتن نیست:

مَنْ گُنگ خواب دیده و عَالَم تمام کر
مَنْ عاجزم ز گفتن و خَلق از شنیدنش

۲. بخشی قابل شنیدن نیست، لااقل برای اکثری اهل عالم. امیر مؤمنان (روحی له الفداء، صلی الله علیه و آله) به سینه مبارکشان اشاره می‌کردند: «إِنَّ هَاهُنَا عِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً». نفرمود: «إِنْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً». چه فرمود؟ فرمود: «لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً».

۳. آن بخشی هم که حالا قابل گفتن و شنیدن است، خدای متعال نمی‌گذارد. سنت الهی این است:

هر که را اسرار حق آموختند
مُهر کردند و لبانش دوختند

مرحوم علامه طهرانی (رحمت الله علیه) در روح مجرد نوشته: از اولیاء با هزار ترفند انسان نمی‌تواند مطلبی بیرون بکشد. خیلی در این مورد ظنینند، خیلی بخل می‌ورزند. به تعبیر آقای قاضی (رحمت الله علیه)، به آقا سید محمدحسن الهی (رحمت الله علیه)، برادر علامه طباطبایی (رحمت الله علیه)، فرمودند: تا مورد کاملاً شیفته، عاشق، طالب پیدا نکردید، نگوئید. نگوئید. چی بود آن بیت جناب حافظ؟

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی
بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی

اگر آمد و شیفته بود و طالب، آن هم ذره ذره. نمی‌گویند. ابن عربی یک جا دارد که بنای اهل الله بر نگفتن است. من اگر می‌گویم، می‌گوید ژن من این است، من از نسل حاتم طایی‌ام، دست خودم نیست. می‌گوید اصلاً ژن من این است. حالا امروزه یک تحلیلی عرفان مسلکان قم دارند (آقای یزدان‌پناه و شاگردان ایشان) می‌گویند ابن عربی تصریح دارد که من دو بار یا سه بار دیدار داشتم، تشرف داشتم خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف). این‌ها احتمال می‌دهند این معارفی که ابن عربی داشته، اصولش را از حضرت گرفته است. (حالا این بحث نیست، در جای خودش باید مورد بحث قرار بگیرد). پس بر فرض هم گفتنی باشد، شنفتنی باشد، سنت الهی بر این است که «مُهر کردند و لبانش دوختند».

۸. هشتم: حالا همین اهل عرفان بمانند صاحبان ادیان آنچه را که هم می‌گویند، در لباس استعاره و تشبیه و مثل می‌گویند، رک نمی‌گویند خیلی. مرحوم آقا سید احمد کربلایی (رحمت الله علیه) (در همان کتاب توحید علمی و عینی که خواندیم، در مکتوب سوم در جواب شیخ) عبارت‌اش این است: «یعنی ذات، پدر پدرجد علم است، موجد العلم است، لَا كَسَائِرُ الْعُلُومِ. كَيْفَ وَبِهِ صَارَ الْعِلْمُ عِلْمًا وَصَارَ الْقُدْرَةُ قُدْرَةً. فَهُوَ يَبْغِي الْعِلْمَ وَالْقُدْرَةَ وَالْحَيَاةَ وَسَائِرَ الْكَمَالَاتِ».

این تعبیّرات، عبارت نظیر آن است که بچه نابالغی را به بعضی تعبیّرات مناسب حال، حقیقت جماع و لذت را برای او بفهمانیم. خب به بچه چهار ساله چه می‌شود گفت؟

شما بگو، حداکثر در ذهنش می‌آید به اندازه یک «بستنی خوشمزه». مکرر در مکرر در همان مکاتبات علمین آقا سید احمد به شیخ محمدحسین می‌گوید مشکل تو این است نرسیدی، نمی‌بینی.

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر
کین سخن را در نیابد گوش خر
می‌گوید من چکار کنم دیگر؟!
آخرین مکتوبم می‌گوید: من کورم از دیدن غیر خدا، خدا کورترش کند.

آنچه من گویم به قدر فهم تو است
نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز

خوب مرحوم آقا سید هاشم حداد (رحمت الله علیه) (طبق نقل مرحوم علامه تهرانی (رحمت الله علیه)، در روح مجرد) عبارت این است: ایشان می‌گوید: در این سفر (سفر آخری که ظاهراً ایشان به سوریه داشتند)، آقای حداد می‌فرماید: «غالب مسائل معارف الهی، بلکه همه آن مسائل، بدون ادراک توحید شهودی قابل ادراک نیست. مسئله جبر و تفویض و امر بین الامرین، مسئله طینت و خلقت، مسئله سعادت و شقاوت، مسئله قضا

و قدر، مسئله لوح و قلم و عرش و کرسی، مسئله ازل و ابد و سرمد، مسئله ربط حادث به قدیم، مسئله دعا و اجابت آن و امثال ذلک از مسائل کثیره‌ای که در این باب ذکر می‌شود، همه و همه با توحید حضرت حق جل و علا حل شده و بدون آن لاینحل است.» اعتقادشان این است که بدون آن لاینحل است. از هاتف اصفهانی چه گفت در آن شعر مشهورش:

هاتف، ارباب معرفت که گهی	مست خوانندشان و گه هشیار
از می و جام و مطرب و ساقی	از مغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراری است	که به ایما کنند گاه اظهار
پی بری گر به رازشان دانی	که همین است سرّ آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او	«وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»

من در همین دفتر تبلیغات درس تفسیر گفتم: یکی از درس‌های تفسیری که ما گفتیم، ذیل تفسیر اجتهادی، تفسیر عرفانی بود. اسم دیگر تفسیر عرفانی چیست؟ تفسیر رمزی، تفسیر اشاری یا تفسیر ایمائی. چرا اسم را این‌ها گذاشتند؟ در تفسیر کلامی این را نمی‌گوییم، تفسیر فلسفی هم این را نمی‌گوییم. به عرفان که می‌رسیم، می‌شود تفسیر اشاره و رمزی. چون بنا بر این بوده که با لسان استعاره و تشبیه و امثال ذلک مطلب گفته بشود «لیفهم من یفهم».

یادم نمی‌رود از مرحوم علامه طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) شنیدم، ایشان فرمودند: آقای حداد یک بار به آقای علامه طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) فرمودند: آسید محمدحسین دیدی این مارها پوست می‌اندازند؟ (مارها پوست می‌اندازد یکی دو بار در سال). من از پوست خودم آدمم بیرون. سال‌هاست توان دیدن غیر ندارم. شاگردان دیگرشان می‌فرمودند آقا می‌فرمودند این یعنی فنا. حالا چون فصوص نخوانده، چون فلسفه نخوانده، بیانش این است؛ بیانش عامیانه است، عرفی است. پس اگر هم بگویند، به لسان اشاره می‌گویند «لیفهم من یفهم» و لذاست که در کشف مطالب آن‌ها هم خیلی کتاب نوشته شده است. خیلی!

که حالا مرادشان چیست، مقصودشان چیست. یک جلد کتاب که جزو سنگین‌ترین کتاب‌های حوزوی است، الان دو سال وقت من طلبه را گرفته راجع به دو بیت عطار است:

دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عز خود مستغرق است

(راجع به این نیست). راجع به بیت دوم است:

او به سر ناید ز خود آنجا که اوست کی رسد عقل وجود و علم و خرد (یا عقل وجود یا علم و خرد
نسخه بدل) آنجا که اوست

کی‌ها دارند بحث می‌کنند؟

۱۴ تا نامه! قله‌های حوزه شیعه: آشیخ محمدحسین کمپانی (رحمت‌الله‌علیه)، یعنی کسی که مراجع ما بعد از پختگی کامل، حالا نه‌ایه الدرایه را با هم بحث می‌کنند. من دیده بودم در قم. مراجع بحث‌های خصوصی داشتند، نه‌ایه الدرایه بحث می‌کردند. کی؟ آسید احمد کربلایی که سید کاظم عصار که خودش علامه است می‌گوید من مثل او ندیدم. دو تا بچه طلبه نیستند. ۱۴ تا نامه رقم می‌زنند که یک بیت را بفهمند عطار چه می‌گوید: «او به خود ناید ز خود آنجا که اوست». حالا فکر کنید این دو تا بزرگوار اگر می‌خواستند همه منطق الطیر را شرح کنند، همه دیوان جناب عطار را شرح کنند، همه عرفان را شرح کنند یعنی مثنوی، یعنی «شمس»، یعنی مثنوی طاق‌دیس. پس در حقیقت آنچه که حالا این گروه دوم هم گفتند، این‌ها هم در لسان استعاره و کنایه گفتند. عبارتی را از مرحوم علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) در این زمینه داریم که حالا اگر نخوانده باشیم، پس از این عبارت را خواهیم خواند.

خب، تا این‌جا ما دو مطلب از مقدمات را عرض کردیم: مقدمه اول این بود که هر مسلمانی که به معاد معتقد است، تصویری از معاد دارد. اختصاص به مسلمان هم ندارد؛ چون بحث ما مسلمانی است داریم از اسلام می‌گوییم، یهودی‌ها هم تصویری دارند، مسیحی‌ها هم تصویری دارند.

اما نکته دوم این بود که این تصویر، تصویر اجمالی است، تصویر تفصیلی نیست.

نکته سوم... (در جواب سوالی): اینکه مفاد ادله دینی این باشد که بهشت و جهنم الآن مخلوق نیست (چون

تجلی قیامت در بهشت و جهنم است دیگر، پایان کار بهشت و جهنم). یا الآن کسانی در برزخ زیست نمی‌کنند که برزخ فاصله بین ما و بهشت و جهنم است. این امر مسجلی نیست، مورد اختلاف هست، ولی اتفاقاً غالب علمای اسلامی معتقدند (چنان‌که مرحوم صدوق هم در «اعتقاداتش» دارد که اعتقاد ما که «ان الجنة والنار مخلوقتان».

الان هم هستند. برزخ هم که «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»، همه معتقدند. اینکه قیامت بعداً هست این در همین مباحث مورد بحث قرار می‌گیرد که حالا در نگاه عرفانی آیا قیامت یک حقیقت فرازمانی و فرامکانی است که ما به او می‌رسیم یا نه بعداً خلق می‌شود و یا باید تفصیلی داد بین این دو قول که حالا این خودش یکی از مباحث بحث است. ولی آنچه که ما الان داریم در موردش صحبت می‌کنیم این است که به هر حال معاد و قیامت یک امر ماورایی است که در این شکی نیست. از این امر ماورایی هم ما گزارش فراوان داریم، اما هیچ کدام از این گزارش‌ها برای ما تصویر تفصیلی ایجاد نمی‌کند. چرا؟ علل این را عرض می‌کردیم که چرا حالا... این در حقیقت سؤال است که چرا با این همه گزارش (یک سوم قرآن راجع به معاد و قیامت است) با این همه گزارشاتی که به ظاهر داریم، باز هم یک تصویر تفصیلی روشن در اذهان نیست. حالا البته هنوز بحث تکمیل هم نیست. در خدمت شما هستیم...

من نظر خودم را نگفتم در این زمینه... من در حقیقت در این هشت علتی که عرض کردم، نخواستیم بگویم این هشت علت هر کدام علت تامه است. خواستیم بگویم از مجموع این ادله، اشکال‌ها، شواهد و اشکال‌ها به دست می‌آید که ما خیلی نمی‌توانیم نسبت به معاد بحث تصور تفصیلی داشته باشیم. طبیعی است. حالا بخشی از بار را دارد این برمی‌دارد (که الان شما هم اشاره فرمودید) ولی همه بار را نمی‌خواهیم بر دوش همان یک دلیل بگذاریم. علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) و برخی دیگر معتقدند آنچه که از آن عالم گفته شده، به لسان استعاره و کنایه و تمثیل بوده است. حتی ایشان تعبیر به «حور و قصور» را هم ذیل این دانستند. ما اگر خدای متعال به ما توفیق بدهد، در صلب بحث (الان در بحث مقدماتی هستیم فعلاً)، در صلب بحث که رسیدیم، یک بازگشتی به این کلام علامه طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) خواهیم داشت که تا چه حد ما مجاز داریم، تشبیه داریم، استعاره داریم؟ و تا چه حد بیان واقعیت است و شاخصه چیست؟

یعنی بگوییم آقا این بخش بیان مجاز است، این بخش بیان حقیقت است. مثلاً عرض می‌کنم در قرآن کریم راجع به «انهار اربعه» در بهشت مطلب داریم: «أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ... مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى».

در کتاب امام‌شناسی مرحوم علامه تهرانی (رحمت‌الله‌علیه) آمدند این آنهار را تأویل معنوی کردند و می‌گویند مراد این است (عسل مراد این است، آب مراد این است، شیر مراد این است). آنجا جای بحث است. آیا این تأویل لازم است؟ واقعاً آن آنهار چیز دیگری است؟ حالا ما واقعاً آنجا توی عسل شنا می‌کنیم؟ عسل را می‌شود شنا کرد؟ چه جور می‌شود شنا کرد؟ این‌ها بحث دارد. جای بحث است. الان فقط خواستیم به ذهن نزدیک کنیم، بگوییم این عوامل هشت‌گانه که ما عرض کردیم، باعث می‌شود که ما نسبت به معاد و قیامت یک تصور تفصیلی روشن نداشته باشیم. ابهامات در ذهنمان زیاد است. البته هنوز در ادامه بحث یک ذره بحث کامل می‌شود.

...نه! از «لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» چه تصویری دارید؟... خلاص شد دیگر. پس یک بخشی توصیف نکرده است. آن بخش توصیف نشده است. نسبت به بخش توصیف شده‌اش چقدر است؟ خدا داناست. چه می‌دانیم؟

روایات ما هم می‌گوید. می‌گوید قابل قیاس نیست آن بخش توصیف نشده نسبت به بخش توصیف شده. پس فقط بحث، بحث استعاره و مجاز نیست. هویت یک هویتی است که... من دیدم در این شبه‌مناظره‌ای که حضرت آقای جوادی (حفظه‌الله) با جناب آقای سیدان داشتند، آقای جوادی جزو ادله‌ای که اقامه می‌کند این است: می‌گویند در روایات داریم شما از میوه بهشت که برمی‌دارید، کم نمی‌شود. این چه ماده‌ای است؟

ماده تجافی دارد. ماده عنصری تجافی دارد. مگر می‌شود من از اینجا در بیاورم، این اینجا باشد؟

در آوردم دیگر... آقای سیدان می‌گویند من الان یک چیزی یادم نیست که آیا روایت می‌گوید کم نمی‌شود یا بلافاصله به جایش چیزی می‌روید؟

تعبیر ایشان آنجا این است. نه! روایت نمی‌گوید به جایش چیزی می‌روید، می‌گوید کم نمی‌شود. خب، این چه ماده عنصری است که کم نمی‌شود؟!

سؤال این است. اصلاً از اولش این می‌شود: «يَوْمَ يُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ». یعنی چی این زمین، غیر از این زمین می‌شود؟

آیا همین مقدار فقط که کوه‌ها صاف می‌شود، آب‌ها تبخیر می‌شود، یک زمین گسترده؟

یا نه، به تعبیر اهل بیت (علیهم‌السلام): ارض می‌شود «أَرْضٌ لِّمِصْعِ اللَّهِ عَلَيْهَا».

چه می‌شود؟

خیلی حقیقتش بر ما مشخص نیست. پس مجموع این‌ها... حالا در ادامه، مقداری بحث روشن‌تر می‌شود. به نظرم شاید اگر یک مقداری باز هم ابهامات ماند، آخر کلاس هم خدمتتان هستم.

ببینید علی‌آقا، نکته این است: چقدر آن‌جا خبر است که با تمام عوامل هشت‌گانه، باز این کمیت در دست ماست. از این طرف باید نگاه کنیم... باید چقدر آن‌جا خبر باشد که با این کمیت... ببینید الان یکی از رودخانه‌هایی که می‌ریزد توی خزر، ولگا است (اگر اشتباه نگویم اسمش را درست می‌گویم). رود را دیدید؟

نمی‌دانم عکس‌هایش را ببینید. دائماً این دارد می‌رود توی خزر. چه قدر تبخیر آب بالاست که خزر آبش تکان نمی‌خورد؟ چه خبر است در آن عوالم؟ و نکته‌اش یک کلمه است که قرآن کریم فرمود: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ».

اینجا زندگی نیست، حیات آنجاست. از جایی که «لَهِيَ الْحَيَوَانُ» با این همه گزارش، باز هم ما تصویر خیلی روشنی نداریم. از پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هم سؤال می‌کردند: قیامت کی است؟ جواب پیغمبر چه بود؟

«مَا أَعَدَدْتُ لَهَا؟»

چه برایش آماده کرده‌اید؟

اصلاً مخاطب غیر از این پاسخ، پاسخ دیگری برایش مناسب نبوده است. یعنی از بحث نظری، بحث را می‌کشاندند به بحث عملی. او دنبال زمان قیامت است، پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌گوید برای قیامت چه آماده کرده‌ای؟ نکته این است که اگر برویم توی بحث زمان قیامت، یک مباحث نظری پیچیده که نه آن مخاطب، پدر جد آن مخاطب هم کشش فهمش را شاید نداشته باشد. به دردش هم شاید نخورد. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ» قرآن می‌گوید. خب، دنبال اهله بودند برای چی؟

هلال اول ماه مثل ابروهای خانم از آرایش برگشته، وسط ماه مثل صورت بزرگ، آخر ماه. این‌ها می‌خواستند علتش چیست؟

«قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ». برای اینکه گم نکنید اول ماه را، که وسط ماه را، که نمازتان یادتان نرود. این یک اسلوب قرآنی است به تعبیر علامه. اصول قرآنی است و این را ما آخوندها هم باید یاد بگیریم که بلد نیستیم. طرف سؤالی می‌کند، من باید روان‌شناسانه ببینم این چه قدر به دردش می‌خورد. گاهی وقت‌ها جواب سؤال او اصلاً به درد او نمی‌خورد. من باید جواب را مدیریت کنم، نه اینکه حاقّ جواب را بخوام به او بدهم. همیشه اینطور نیست، ولی گاهی اینطور هست. این اسالیب قرآنی است. من اسلوب‌های قرآنی را که نوشتم، یکی از اسالیب همین بوده که به آن پرداختیم.

اصولاً یکی از مباحثی که در عرفان مطرح است، تفاوت میان استادان خاص است که در سیر و سلوک بحر العلوم آمده، در لب‌الباب آمده، جاهای دیگر هم آمده است.

استاد خاص یعنی حجج‌اللهی. استاد عام یعنی کسانی که اگر به آنها مراجعه می‌شود، از باب رجوع جاهل به عالم، غیر متخصص به متخصص است: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، از این باب است. اگر آقای بهجت (رحمت‌الله‌علیه) به آقای قاضی (رحمت‌الله‌علیه) مراجعه می‌کند، آقای طباطبایی (رحمت‌الله‌علیه) به آقای قاضی (رحمت‌الله‌علیه) مراجعه می‌کند، آشیخ محمدتقی آملی (رحمت‌الله‌علیه) به آقای قاضی (رحمت‌الله‌علیه) مراجعه می‌کند، آقای قاضی (رحمت‌الله‌علیه) به آسید احمد کربلایی (رحمت‌الله‌علیه) مراجعه می‌کند، آسید احمد کربلایی (رحمت‌الله‌علیه) به ملاحسینقلی همدانی (رحمت‌الله‌علیه) مراجعه می‌کند. این‌ها استاد عام‌اند. هیچکدام استاد خاص که خصوصیت به راهبری‌شان شده باشد، نیستند. میان استاد عام و استاد خاص که حجج‌اللهی هستند، تفاوت‌هایی است. شاید قریب به بیست تا تفاوت باشد. یکی از تفاوت‌هایی که جای بحث دارد (بحثش هم سنگین است) این است: آیا این‌ها سیر طولی‌شان یکسان است یا نه؟ (به سیر عرضی کار نداریم، چون در سیر عرضی تفاوتشان بسیار زیاد

است، بسیار زیاد). آیا این‌ها سیر طولی‌شان یکسان است یا یکسان نیست؟ اگر یکسان نیست، تفاوت در چیست؟ این یک سؤال است. ولی بخواهیم به آن پردازیم، به نظرم از بحث بیرون می‌رویم. ما معتقدیم حجج الهی سیرشان در قوسین است، معاً. و این اقتضای حجیت آنهاست که حجت الهی هستند. دارم نظر شخصی‌ام را عرض می‌کنم، در بحثش باید ادله را عرض بکنم. حجج الهی سیرشان در قوسین است، معاً. حالا باید ادله‌اش را... ادله امثال قیصری و ابن عربی که می‌گویند سیر در قوس نزول است. ادله مرحوم علامه طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) و امثال ایشان که می‌گویند سیر در قوس صعود است. حالا دلیل ما که می‌گوییم حجج الهی سیرشان در قوسین است، معاً. این در مباحث...

نه، این از مباحثی است که من در جایی به این کیفیت ندیدم. در جواب سؤال شما عرض می‌کنم: از جاهایی که من ندیدم... به تفاوت بین حجج الهی و اساتید عام پرداخته‌اند، اما این تفاوت را (من لا اقل من ندیدم) ... به صراحت در معادشناسی. ایشان می‌گویند: شما فرض کنید یک دیواری است، پشتش باغی است. به صراحت می‌گویند. می‌گویند انسان‌های عادی باید بروند، بروند، بروند، بروند، برسند به آخر دیوار، حالا دور بزنند، بیایند توی باغ. سالک این دیوار را سوراخ می‌کند، می‌رود آن طرف، و او برزخی است. آن وقت می‌گویند آن کسانی که می‌روند دیوار را دور می‌زنند، چه کسانی هستند؟

کسانی هستند که می‌میرند و به برزخ منتقل می‌شوند. خب، آن برزخی که انسان وقتی می‌میرد به آن منتقل می‌شود، به اتفاق برزخ صعودی است. و همین برزخی که ایشان می‌فرماید دیوار را سوراخ می‌کنند و سالکین می‌روند داخلش. نه، ایشان تصریح دارند به این مسئله.

خوب، مقدمه سوم را عرض بکنیم. امروز دیگر این ساعت تمام است. دانشمندان در مسئله معاد نسبت به توده مسلمین یک وضعیت متفاوتی دارند. طبیعتاً توقع از دانشمندان این است که اطلاع آن‌ها از معاد و قیامت هم گسترده‌تر باشد، هم ژرف‌تر باشد. منتها خود دانشمندان هم چند دسته‌اند. که این دسته‌ها در ارتباط با بحث قیامت و معاد تفاوت می‌کنند:

۱. گروه اول: دانشمندانی هستند که رشته‌شان تجربی است، بدون هیچ ارتباطی با مسئله معاد. حالا رشته‌اش کان‌شناسی است، رشته‌اش ریاضی است، این رشته‌ها ارتباط مستقیمی با معاد ندارند. یک نظر اینجا هست استاد جوادی آملی (حفظه‌الله) دارند (آن نظر را فاکتور گرفتیم). آن نظر این است که ایشان می‌فرماید ما در هستی سه چیز بیشتر نداریم: خدا داریم و اسماء و صفات خدا و کار خدا. ذات، صفت، فعل. غیر از این نداریم. بنابراین ما راجع به هر موجودی بحث می‌کنیم، راجع به خدا داریم بحث می‌کنیم. اگر راجع به ذات است، راجع به ذات او. اگر راجع به اسم و صفت است، اسم و صفت ذات. اگر راجع به هر چیزی هم باشد که مخلوق خداست، فعل خداست. و لذا همه علوم به یک معنا الهی است. اصلاً ایشان یکی از مباحثی که در بحث علم دینی دارد، همین بحث است. می‌گوید مگر می‌شود شما از یک مخلوق صحبت کنید بریده از خالق؟ چه معنا دارد؟! معلول بریده از علت؟

اصلاً قابل کشف نیست. بله، یک تیکه‌اش را می‌بینی، یک جزء‌اش را می‌بینی، یک بعدش را می‌بینی، یک بعدش، همه آن نیست، همه او را ندیدی، او را ندیدی. اگر بخواهی او را ببینی، باید همه او را ببینی. بخواهی همه او را ببینی، یک بعدش معلولیت است و معلولیت بدون علت قابل درک نیست. این دیدگاه مخلوق را (که مخلوقات موضوع علوم‌اند)، گره می‌زند به «هوالمبدأ».

ایشان اینجا مقدمه‌ای اضافه می‌کند: چون «المبدأ هو المعاد»، پس به این وسیله به معاد هم گره می‌خورد. خب این نظر، نظر نادری است. یعنی نظر شایع در حوزه‌ها نیست. طبق نظر شایع در حوزه‌ها، آن دسته‌ای از دانشمندانی که رشته‌شان تجربی است کاملاً و هیچ ارتباطی به ظاهر با مبدأ و معاد ندارد، این‌ها طبیعتاً کاری هم به بحث معاد ندارند.

۲. گروه دوم کسانی هستند که حالا رشته‌شان ممکن است تجربی باشد، ولی یک ارتباط اندکی به مسئله معاد دارند. اگر بخواهیم رصد کنیم در حکمت خودمان، دیدید در اسفار، در منظومه «وَلِلطَّائِفِينَ مَسَلَكٌ آخَرٌ» در کجا؟

در بیان اثبات براهین واجب، می‌گوید علمای فیزیکدان، علمای طبیعی، اینجا مسلک دیگری دارند. همانجا هم گفتیم مراد فیلسوفانی است که علم طبیعی هم می‌دانند. درست است که اقامه برهان بر ذات واجب، کار فیلسوف و متکلم است، کار انسان طبیعی نیست. ولی بالاخره این طبیعیات به گونه‌ای بوده که از دلش یک برهانی بر مثلاً اثبات واجب (برهان حرکت بر اثبات واجب) درآمده است.

۳. گروه سوم: گروهی هستند که رشته‌شان علوم انسانی است و طبیعتاً به مسئله معاد هم ارتباطی دارد. مثل روانشناسی، جامعه‌شناسی که بخواهند یا نخواهند، در مباحث روان انسان، بحث مذهب، بحث خدا، حالا به اعتبار مبدأ، به اعتبار اینکه آیا ما بازگشتی به سوی او داریم یا نه و نقش او در تربیت‌های روان‌شناسانه (این در مکاتب روانشناسی مطرح است) در جامعه‌شناسی هم مطرح است.

۴. گروه چهارم: کسانی هستند که رشته‌شان علوم دینی است، ولی مستقیماً به مسئله معاد مربوط نیست. مثل اصولیون، مثل رجالیون. رجالی به باور رجالی دنبال این است که چه آدمی ضابط است، ضبطش خوب است، عادل است. اصولیون بحث‌شان در مباحثی است که اصلاً گاه بحث اصولی بحث دینی هم نیست، بحث هرمنوتیکی است، اصلاً بحث ادبی است.

۵. گروه پنجم. که ما با این گروه پنجم کار داریم، کسانی هستند که رشته‌شان علوم دینی است (تقریباً حالا با یک مسامحه‌ای) و مستقیماً به مسئله معاد می‌پردازند. سه گروه را در این بخش جا می‌دهیم: متکلمان، فیلسوفان و عارفان. که این‌ها به مسئله معاد پرداختند. شأن آنها هم پرداخت به مبحث معاد است. داریم می‌گوییم پرداختن به بحث معاد، نه قبول معاد. اشتباه نشود. ما در میان فیلسوفان، فیلسوفان ملحد داریم. مگر راسل به معاد معتقد است؟

فیلسوفانی داریم که اصلاً به مبدأ و معاد معتقد نیستند، ولی بحث می‌کنند. اتفاقاً گاه قوی‌ترین ادله نفی را این‌ها اقامه می‌کنند. یعنی روی مسئله فکر کرده، بحث کرده و آمده ادله نفی اثبات واجب را (یا نفی واجب را) ادله نفی معاد را تقریر کرده است.

این هم مقدمه سوم ما که آمدیم گفتیم دانشمندان علی‌القاعده باید ارتباطشان با معاد ژرف‌تر باشد. مقداری که حالا تقسیم کردیم، این را بررسی کردیم.

مقدمه چهارم: راجع به خود دانشمندان.... ببینید اهل حدیث اگر بخواهند در مباحث الهیاتی ورود کنند، مثل این است که یک فقیه در مباحث الهیاتی ورود کند. فقیه اگر در مباحث الهیاتی ورود کند، بما هو فقیه ورود نمی‌کند، چه اینکه متکلمی اگر در مباحث فقهی ورود کند، بما انه متکلم ورود نمی‌کند، به عنوان فقیه ورود می‌کند....

خب، شیخ صدوق یک متکلم است. متکلم است. کتاب اعتقادات دارد که رسماً کلام است... کلام را به دو بخش: قبل از خواجه و بعد از خواجه تقسیم می‌کنیم. در قبل از خواجه، کلام نقلی ما مششع است. در بعد از خواجه، کلام عقلی ما مششع است.... حالا در بغدادی هم باز هم ساختارهای حدیثی‌اش فراوان است.... در عین حال شیخ مفید، سید مرتضی، الهام گرفته از روایات دارند، بله، انصافاً. البته آقای جوادی (حفظه‌الله) معتقد بودند که جناب شیخ مفید (رحمت‌الله‌علیه) در بغداد بر دوش فارابی نشسته است. اگر فارابی در بغداد نمی‌بود، این همه بغداد آماده برای رونق و کَر و فَر جناب شیخ مفید نمی‌بود. این نگاه جناب جوادی است.... همچنین حرفی نیست. در تصحیح الاعتقادات می‌گوید جناب صدوق اعتقادات نوشته، اشتباهاتی دارد، ببخشید بعضی از مطالبش بوی تنصیر می‌دهد، بوی مسیحیت می‌دهد و من آمده‌ام دارم اعتقادات صدوق را بعضاً نقد می‌کنم.... حالا حرف دیگری است. در یک علم انسان ممکن است رفت و آمد داشته باشد. ولی جناب شیخ صدوق را متکلم می‌دانیم، متکلم است. سید مرتضی متکلم است، شیخ مفید متکلم است. اصلاً یواشکی به شما بگویم: در گذشته، شیعه، مرجع تقلید بیش از اینکه فقیه باشد، باید متکلم می‌بود. بعداً این انحراف آغاز شد که مرجعیت منحصر شد در فقاهت، بلکه در این عصر اخیر، در اصولی بودن. یعنی باز فقه هم نه، بیشتر قوت در اصول. وگرنه مرجع تقلید باید متکلم می‌بود، باید مدافع مذهب می‌بود از طریق دلیل می‌بوده حالا دلیل عقلی یا نقلی. در این ادامه بحث که ساعت بعد ان‌شاءالله به آن می‌رسیم، ما این بحث کلام قبل از خواجه و بعد از خواجه را خواهیم داشت. ما سر مقدمه چهارم ماندیم که ان‌شاءالله خسته هم نشوید. یک ربعی استراحت کنید.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ.»

فهرست منابع

۱. رساله لب اللباب، ۴۲-۴۰.
۲. جمال السالکین، ج ۲، ص ۲۲۰.
۳. مصباح الانس، انتشارات مولی، ۱۳۷۴، ص ۶۳۱.
۴. توحید علمی و عینی، ص ۷۶.
۵. روح مجرد، ص ۶۱۴.